

# عقده‌ی حسادت

## آزار

### پاسخ در پاسخ نامه ۴

دختر خانمی ۲۷ ساله  
(شهرستان؟)

#### سخنی با سردیر گرامی!

سلام و خسته نباشید. غرض از نوشتن این نامه این هست که دلم می‌خواهد و احساس می‌کنم که باید با شما به این طریق صحبت کنم و یا به عبارتی مکاتبه کنم چون احساس نیاز کردم، نیاز به اینکه مشکلات ام را با کسی در میان بگذارم و این بود که شما را انتخاب کردم چون من به شما اعتماد دارم و برای شما احترام قایلیم چون شما روان‌پزشک هستید و از عوام نیستید و من از عوام چندان دل خوشی ندارم.

به نظر من، شما دارای حرفه‌ی بسیار مقدسی هستید و من به خاطر داشتن چنین حرفه مقدسی به شما تبریک می‌گویم به خاطر اینکه شما با درونیات افراد سروکار دارید با روان آنان و در اکثر مواقع افراد و بیماران حرفه‌های دلشان و ناگفته‌هایشان را با شما در میان می‌گذارند حرف‌ها و دردهایی که شاید سالیان متمادی در صندوقچه دلشان پنهان مانده و نگه داشته‌اند و به احدی بازگو نکرده‌اند، چرا که نه گوش شنوایی بوده است که به حرف‌هایشان گوش جان بسپارد و نه قلبی پذیرا و دلسوز و همدل.

من در زندگی سراسر رنج و مشکل ام هیچ‌وقت با کسی راحت نبودم هیچ‌وقت. مثلاً هیچ‌وقت در جمع فامیل راحت نیستم به همین خاطر زیاد با فامیل سروکار ندارم یعنی به منزلشان رفت و آمد نمی‌کنم و دلم نمی‌خواهد رفت و آمد کنم و راحت‌تر بگم، دلم هم نمی‌خواهد به منزلمان بیایند. وقتی افراد فامیل به منزلمان می‌آیند دلم می‌خواهد هر چه زودتر بروند تا من نفس راحتی بکشم و باز تنها بشوم البته من در جمع همیشه تنها هستم.

من گاهی اوقات نسبت به افراد فامیل یعنی دختران و زنان فامیل احساس حسادت می‌کنم حسادتی آزاردهنده و آن چنان این حسادت آزارم می‌دهد که گاهی اوقات دچار سردرد می‌شوم البته فقط گاهی اوقات و هنگامی که مورد بخصوصی باشد، البته دست